

## بازپژوهی سیره مدیریتی پیامبر ﷺ و

### ضرورت انتصاب در تعیین امام

رضا نظری<sup>۱</sup>

علی ربانی گلپایگانی<sup>۲</sup>

#### چکیده

متکلمان امامیه برای اثبات ضرورت انتصاب در مساله امامت و منحصر بودن طریق تعیین امام در نصب و نص و نادرست بودن طریق انتخاب و بیعت، به سیره پیامبر اکرم ﷺ در دوران نبوت استدلال کرده‌اند که هرگاه می‌خواست برای مدتی از مدینه بیرون رود فردی را به جای خود نصب می‌کرد و هرگز آن را به انتخاب افراد واگذار نکرده است. در این پژوهش با بهره‌گیری از روش نقل تاریخی، شواهد بسیار دیگری نیز درباره اصل انتصاب در سیره نبوی گردآوری شده و در پایان با تحلیل عقلی، ضرورت انتصاب در مساله طریق تعیین امام اثبات گردیده است.

واژه‌های کلیدی: امامت، خلافت، انتصاب، سیره، مشورت، انتخاب.

۱. دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب، رایانامه:

rezanazari5613@gmail.com

۲. استاد حوزه علمیه قم.

مذاهب اسلامی درباره ضرورت و وجوب خلافت و امامت اتفاق نظر دارند ولی درباره طریق تعیین خلیفه پیامبر ﷺ و امام، دیدگاه‌های مختلفی اظهار کرده‌اند. از دیدگاه شیعه طریق تعیین امام، نصب از جانب خداوند و به واسطه پیامبر ﷺ است اما اهل سنت، بیعت یا انتخاب را طریق شرعی تعیین امام می‌دانند. متکلمان امامیه برای اثبات مدعای خود دلائل عقلی و نقلی بسیاری اقامه کردند که سیره مدیریتی حضرت در نصب فرماندهان و والیان از آن جمله است. سید مرتضی، ابوالفتح کراچی، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی از جمله‌ی متکلمانی هستند که به این دلیل استدلال کرده‌اند. سید مرتضی در قضیه تبوک که پیامبر ﷺ، حضرت علی (ع) را جانشین خود در مدینه قرار داد می‌نویسد:

برخی اصحاب ما به این روش بر وجوب نص بعد از وفات (پیامبر) استدلال کرده‌اند و این روش، طریقه نزدیکی است که قابلیت اعتماد و پیروی را دارد و دلیل آن، این است که پیامبر ﷺ در هر زمان و در هر حالی که از (مدینه) غایب می‌شدند همیشه شخصی را جانشین خود قرار می‌دادند (علم الهدی، ۱۴۰۷، ۳: ۷۳).  
ابوالفتح کراچی دیگر دانشمند شیعی نیز به طور ضمنی از همین مسأله تصریح به نص می‌کند (کراچی، ۱۴۲۱: ۳۸).

خواجه نصیرالدین طوسی در یک عبارت کوتاه در تجرید بیان می‌کند: «و العصمة تقتضي النص و سیره (ع)» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۳). عصمت امام اقتضای نص دارد و نیز سیره پیامبر ﷺ.

علامه حلی در شرح عبارت خواجه می‌نویسد: «پیامبر ﷺ بر اُمت خود از پدر بر فرزندش مهربان‌تر بود و آنان را به بسیاری از امور راهنمایی می‌کرد؛ حتی در مسأله قضای حاجت و بسیاری از امور مستحبی. و هر وقت مدینه را برای سفر یک روز یا دو روز ترک می‌گفت شخصی را جانشین خود قرار می‌داد، و با وجود چنین رفتاری چگونه می‌توان این نسبت را به وی داد که در حق اُمت اهمال کاری کرده و آنان را به مهم‌ترین و گرانقدرترین و پرفایده‌ترین امر یعنی خلافت که همه بدان نیازمندند ارشاد نکرده؟! پس این سیرت و سنت رسول خدا ﷺ اقتضا دارد که برای بعد از خود،

۱. «قد استدلل بعض أصحابنا بهذه الطريقة علی وجوب النص بعد الوفاة، و هي طريقة قريبة يمكن أن تعتمد و تنصر و الوجه في نصرتها أننا إذا رأيناه صلى الله عليه و آله يستخلف في احوال الغيبة علی الاستمرار مع اختلاف الأحوال».



جاننشینی نصب، و آن را اعلان کند» (علامه حلی، ۱۴۲۵: ۴۹۵-۴۹۶).  
ملاعلی قوشچی اشعری نیز قریب به این بیان را در شرح کلام محقق طوسی آورده است (قوشچی، ۱۴۰۰، ۴: ۵۷).

در عبارت‌های پیشین فقط مسئله خروج پیامبر ﷺ از مدینه و نصب شخصی به عنوان جانشین برای خود بیان شده است، ولی در این نوشتار علاوه بر آن، به انتصاب‌های گوناگون نبوی در زمینه‌های نظامی، سیاسی، قضایی و مالی نیز می‌پردازیم. برای آگاهی جامع نسبت به روش انتصاب در سیره مدیریتی پیامبر اکرم ﷺ شواهد آن را در دو مرحله قبل و بعد از هجرت بررسی می‌کنیم.

### الف. روش انتصاب در سیره مدیریتی پیامبر ﷺ قبل از هجرت

رسول خدا ﷺ قبل از هجرت به مدینه به مدت سیزده سال در مکه مشغول تبلیغ دین مبین اسلام بودند. ایشان در این دوره به علت قلت جمعیت مسلمانان از سویی و قدرت برتر مشرکان قریش از دیگر سو، نتوانستند صاحب تشکل سیاسی و حکومتی در مکه گردند، اما با این حال دست از تبلیغ و ترویج اسلام نکشیده، بلکه با انتصاب و فرستادن افرادی زبده و کار آمد در میان شهرها و مناطق مختلف، اهداف الهی خویش را دنبال می‌کردند، از جمله:

#### ۱. انتصاب جعفر بن ابی‌طالب در واقعه مهاجرت مسلمانان به حبشه

در سال پنجم بعثت که فشار و شکنجه قریش بر مسلمانان افزایش پیدا کرد و تداوم زندگی بر آنان در مکه سخت و غیر قابل تحمل شده، به دستور پیامبر ﷺ گروهی در حدود هشتاد نفر به کشور حبشه هجرت کردند. در این سفر مهم و سرنوشت ساز، حضرت، پسر عموی خویش، جعفر بن ابی‌طالب را به عنوان امیر مهاجران و مدیر آنان و ناظر بر شئون و مصالح ایشان اعزام کرد تا از هضم شدن آنها در جامعه جدید پیشگیری کند؛ آنگونه که برای «ابن جحش»<sup>۱</sup> پیش آمد و مسیحی شد (بیهقی، ۱۴۰۵، ۲: ۲۹۴-۳۰۳؛ عاملی، ۱۳۹۵، ۳: ۷۳۶).

انتصاب جعفر بن ابی‌طالب، اولین انتصاب رسمی و تشکیلاتی پیامبر ﷺ قبل از هجرت‌شان به مدینه محسوب می‌گردد.

۱. عبید الله بن جحش، شوهر أم حبیبه دختر ابوسفیان بود که هر دو به حبشه هجرت کردند اما ابن جحش در آنجا مسیحی شد و بعد از مدتی فوت کرد، و بعد از آن رسول خدا ﷺ با ام حبیبه ازدواج کرد (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۱: ۲۰۸).

## ۲. اعزام و انتصاب مُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ به مدینه به عنوان مُبَلِّغ

در پیمان عقبه اول که حدود دوازده نفر از انصار جهت بیعت با پیامبر ﷺ از مدینه به مکه آمده بودند به هنگام برگشت، حضرت فردی جوان از طایفه بنی هاشم به نام مُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ را به همراه آنان به مدینه اعزام کرد تا در منصب مبلغ، مردم را تعلیم قرآن داده و دستورات اسلام را به ایشان بیاموزد (ابن هشام، ۱۳۷۵، ۱: ۴۳۴).

## ۳. انتصاب نقیب النقباء

در بیعت عقبه دوم در سال سیزدهم بعثت، گروهی پانصد نفره از مدینه وارد مکه شد. در میان آنان، هفتاد و سه نفر مسلمان بود که در نیمه شب به دور از چشم کفار قریش به دیدار پیامبر ﷺ آمده و با ایشان بیعت کردند. اقدام مهمی که توسط رسول خدا ﷺ در آن شب برای ایجاد انضباط و تشکل سیاسی و نیز وفا به تعهدات در میان انصار صورت گرفت، آن بود که آنان را بعد از بیعت به حال خویش رها نساخت، بلکه از میان آنان دوازده نفر را به عنوان نقیب<sup>۱</sup> منصوب کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸، ۲: ۲۰۰؛ جعفریان، ۱۳۸۹، ۱: ۳۲۷)، و به منظور حفظ انسجام و انضباط بیشتر بین نقباء و جلوگیری از تشتت اعضا، اُسعد بن زُرارة را که سابقه بیشتر و درخشان تری در ترویج اسلام در مدینه، در کارنامه خود داشت، به عنوان «نقیب النقباء» منصوب کرد تا بر امور بقیه افراد نظارت داشته باشد (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۳: ۶۰۲).

## ۴. نصب علی علیه السلام برای پرداخت دیون و امانات مردم

زمانی که پیامبر ﷺ تصمیم بر هجرت به مدینه گرفتند نخستین اقدام ایشان، آن بود که امیر مومنان علی علیه السلام را مامور کرد امانت‌های مردم را که نزد ایشان بود به صاحبانش رسانده و قرض‌های حضرت را پرداخت کند (ثعلبی، ۱۴۲۲، ۲: ۱۲۵-۱۲۶).

## ب. روش انتصاب در سیره مدیریتی پیامبر ﷺ بعد از هجرت

رسول خدا ﷺ بعد از هجرت به مدینه که نقطه عطفی در تاریخ اسلام و مسلمانان محسوب می‌گردد، مبادرت به تشکیل حکومت اسلامی کردند. مرکز این حکومت، مدینه و دارای بخش‌های مختلف سیاسی، نظامی، قضایی، فرهنگی و اقتصادی بود. حضرت در اداره امور و تشکیلات فوق، خود مستقیماً دخالت داشته و تمامی والیان شهرها و قبائل، امرای لشکر، قضات، مبلغان و عاملان زکات را بدون آنکه با کسی یا گروهی مشورت کند، منصوب می‌کردند.

۱. زرقانی در تعریف نقیب گفته: «و النقیب هو شاهد القوم و ناظرهم و ضمینهم» (زرقانی، ۱۴۱۷، ۴: ۲۷۱).

آنچه از رسول خدا ﷺ در امر حکومت داری در مدت ده سال در مدینه به جا مانده، این سبک و سیره از مدیریت می‌باشد، و هیچ گزارش تاریخی ثبت نشده که حضرت در فعالیت‌های مزبور از شیوه انتخاب بر پایه شور و مشورت بهره جسته باشد تا از آن، به عنوان الگوی کشورداری یاد کنند.

اکنون به موارد «انتصاب» رسول خدا ﷺ در حوزه‌های مزبور به طور خلاصه اشاره می‌شود:

#### ۱. نصب فرمانده سپاه در سریه‌ها

پیامبر اسلام ﷺ در هر جنگی که خودشان شرکت نمی‌کردند (سریه‌ها) فرمانده ای منصوب کرده و خود با دست خویش پرچم جنگ را برای آن فرمانده بسته و او را برای نبرد، روانه میدان جنگ می‌ساختند.

سیره نویسان حدود ۴۷ سریه ذکر کرده‌اند که در آنها رسول خدا ﷺ به طور مستقیم فردی را برای زعامت لشکر انتخاب کرده‌اند (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۳: ۲۱۳). در بعضی از این جنگها، رسول خدا ﷺ سه فرمانده برای لشکر معین می‌کردند که با کشته شدن هر کدام، دیگری پرچم لشکر را به دست گرفته و به جنگ ادامه دهد؛ چنانچه در جنگ موته چنین کردند (واقعی، بی تا، ۲: ۷۵۶).

اکنون به چند مورد از این سریه‌ها اشاره می‌شود:

الف. سریه‌ی حمزه بن عبد المطلب: رسول خدا ﷺ حمزه عمویش را به همراه سی مرد از مهاجران برای جنگ با کاروان قریش به فرماندهی ابوجهل فرستاد و برای او پرچم سفیدی بست (حلبی، ۱۴۲۷، ۳: ۲۱۴).

ب. سریه‌ی زید بن حارثه: وی را رسول خدا ﷺ فرمانده گروهی از مسلمانان قرار داد تا به منطقه قَرَدَه از مناطق نجد رفته و بر کاروان قریش حمله برند (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۲: ۳۶).

ج. سریه‌ی علی بن ابی‌طالب علیه السلام به سوی قبیله مذحج در یمن: پیامبر ﷺ، حضرت علی علیه السلام را همراه با سیصد نفر به سوی قبیله مَذْحِج در سرزمین یمن فرستاد و برای او پرچم بست و با دست خویش عمامه را بر سر علی علیه السلام گذاشت و فرمود: حرکت کن (حلبی، ۱۴۲۷، ۳: ۲۲۴).

د. سریه‌ی اُسامة بن زید: رسول خدا ﷺ لشکری را برای نبرد با رومیان در شام به فرماندهی جوان بیست ساله‌ای به نام اُسامة بن زید آماده کرد و بزرگان مهاجر و

انصار را دستور داد به سپاه او ملحق شوند و به آسامه فرمود: «فَقَدْ وَآلَيْتُكَ هَذَا الْجَيْشِ» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲، ۸: ۱۵۲): من تو را فرمانده این لشکر قرار دادم.

## ۲. تعیین جانشین در مدینه هنگام غزوات

پیامبر ﷺ هر زمان مدینه را به قصد جنگ یا سفر و یا امور دیگر، ترک می‌گفت شخصی را جانشین خود در اداره امور شهر و برپایی نماز جماعت قرار می‌داد.

قرطبی مفسر بزرگ اهل سنت، می‌نویسد: پیامبر ﷺ برای هر غزوه‌ای که از مدینه خارج می‌شد یک نفر از صحابه را به عنوان جانشین خود قرار می‌داد (قرطبی، ۱۳۸۴، ۱: ۲۶۸).

سیره نویسان نیز تصریح کردند: رسول خدا ﷺ در غزوات، شخصی را در مدینه جانشین خود می‌ساخت. در غزوه وَدَّان (أَبْوَاء) سعد بن عباده را جانشین خود کرد... و به مدت پانزده شب مدینه را ترک کرد (واقدی، بی‌تا، ۱: ۷؛ حلبی، ۱۴۲۷، ۲: ۱۷۴).

خطر عدم حضور نبی خدا ﷺ در مدینه چنان برای ایشان اهمیت داشت که حاضر نبودند مواقعی هر چند کوتاه که مدینه را ترک می‌گفتند، این شهر بدون قائم مقام رها گردد؛ حتی در جنگ‌هایی که در اطراف و درون مدینه اتفاق می‌افتاد مثل احد، خندق، بنی قریظه و بنی نضیر، اشخاصی برای جانشینی انتصاب می‌کردند. حتی وقتی در پی شخص یاغی بنام کُز بن جابر که رمه‌ها و گوسفندان اهل مدینه را مورد غارت قرار داده بود مدینه را ترک گفتند، زید بن حارثه را بر مدینه گماشتند (ابن هشام، ۱۳۷۵، ۱: ۶۰۱؛ ابن سعد، ۱۹۶۸، ۲: ۹).

نیز در غزوه بدر که حضرت شانزده شبانه روز غایب بودند، عبدالله بن رَواح را قائم مقام خود در مدینه قرار دادند (واقدی، بی‌تا، ۱: ۳۸۴).

در غزوه احد که آن حضرت به مدت دو روز در مدینه حضور نداشتند، ابن ام مکتوم را جانشین خود قرار دادند (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۲: ۳۸-۳۹). در جنگ خندق نیز که مشرکان به مدت پانزده روز مدینه را در محاصره داشتند، رسول خدا ﷺ که در این مدت اطراف مدینه بود، ابن ام مکتوم را جانشین خود قرار دادند (همان، ۲: ۶۷ و ۷۰).

در سه غزوه فتح مکه، حنین و طائف نیز که پشت سر هم صورت گرفت، حضرت همان ابن ام مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داده و حدود هشتاد روز در مدینه حضور نداشتند (همان، ۲: ۱۴۳ و ۱۵۷).

در آخرین غزوه یعنی تبوک، علی را قائم مقام خود در مدینه نصب کردند

قرطبی  
سال سیام، شماره صد و بیست و دو

(نووی، ۱۳۹۳، ۱: ۳۴۵؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ۵: ۴۴۲).

خلاصه اینکه حضرت در ۲۷ غزوه و سه سفر زیارتی به مکه، شهر مدینه را بدون سرپرست رها نکرد بلکه قبل از حرکت، شخصی را در جهت سامان بخشی به امور مسلمانان در مدینه می‌گماشت و آنگاه رهسپار مقصد خویش می‌شد.

### ۳. نصب حاکم برای شهرهای تصرف شده

از امور سیاسی که حضرتش از شیوه انتصاب بهره جسته، آن که هر زمان سرزمینی به تصرف سپاه اسلام در می‌آمد تا لحظه‌ای که خود پیامبر ﷺ در آنجا بود کارها را خود سامان می‌بخشید، اما زمانی که آنجا را ترک می‌گفت، فردی را برای اداره حکومت آنجا معین می‌کرد؛ بدون آنکه انتخاب آن حاکم را به مردم واگذار کند.

از باب نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

الف. در سال هشتم هجری وقتی شهر مکه توسط قوای مسلمانان فتح گردید، حضرت هنگام خروج از آن شهر جوانی بنام عتّاب بن أُسید را که بیش از بیست سال از عمرش نگذشته بود به حکومت و فرمانداری شهر مکه منصوب کردند، و در کنار او معاذ بن جبل را جانشین خود در امر تعلیم دین و قرآن قرار داد (ابن کثیر، ۱۴۰۸، ۴: ۴۲۲) و بر بازار آن شهر سعید بن عاص را به عنوان محتسب و نگهبان منصوب کرد (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۲: ۱۴۵؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ۱۱: ۳۸۳).

ب. بر طائف و اطراف آن، عثمان بن ابی العاص را امیر قرار داد و نیز مالک بن عوف نضری را که فردی شجاع و دلیر بود بر قبائل بدوی آن دیار حاکم ساخت (کتّانی، بی‌تا، ۱: ۲۱۳).

به علاوه ایشان:

- بر منطقه خَضْرَمُوت، زیاد بن لُبید را گماشت؛
- بر بحرین، علاء بن خَضْرَمی را امیر کرد و بعد او را عزل و به جایش ابان بن سعید را گماشت؛
- بر عُلَک و أشعریین، طاهر بن اُبی هاله را گماشت؛
- بر وادی القُرَی، عمرو بن سعید بن عاص را امیر کرد؛
- بر همدان، عامر بن شَهْر را حکم داد؛
- بر مَآرَب، ابوموسی اشعری را گماشت؛

- و برصنعا، باذان و پس از او پسرش شهر، و بعد از او خالد بن سعید را حاکم کرد  
 (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۴: ۲۶۶؛ طبری، ۱۴۰۷، ۳: ۳۱۸؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ۱۷: ۲۴۱؛ کتانی، بی تا، ۱: ۲۱۴).

#### ۴. ابقاء و انتصاب روسای مناطق و قبائل

پیامبر ﷺ در ادامه همان سیاست انتصابی خویش در نصب صاحب منصبان حکومتی، زمامداران و روسای قبائل و رهبران دینی را به شرط پذیرش اسلام، بر حکومت سابق خود ابقا، و نیز برخی افراد را که شایستگی زعامت داشتند بر قبائل خویش امیر قرار می داد، که به دو مورد اشاره می کنیم:

الف. پیامبر خدا ﷺ نامه ای به دو پسر جُلُئِدِی، زمامداران عمان یعنی عُبُد و جَیْفَر که به علت پیروی پدر هر دو قدرت را به دست گرفته بودند، نوشتند. ایشان بعد از دعوت این دو به اسلام، چنین فرمودند:

اگر شما دو نفر اسلام را بپذیرید من شما را بر ولایت و حکومتتان ابقاء می کنم و اگر از پذیرش اسلام خود داری کنید حکومت شما از بین خواهد رفت و لشکر من در سرزمین شما وارد خواهد شد و نبوتم بر سلطنت شما غالب می گردد (حلبی، ۱۴۲۷، ۳: ۳۵۴).

ب. در نامه ای دیگر برای هودة بن علی، حاکم یمامه بعد از دعوت به اسلام نوشتند:

بنام خدا، سلام بر پیروان هدایت، بدان آیین من به آخرین نقطه ای که مرکب های تندرو به آنجا می رسد (شرق و غرب) خواهد رسید. پس اسلام بیاور تا در امان باشی، من نیز واگذار می کنم هر آنچه تحت فرمان توست (یعنی تو را از حکومت عزل نکنم) (همان، ۳: ۳۵۶).

#### ۵. انتصاب عَرِیف برای قبائل

علاوه بر فرمانروایان و حاکمان که با مسئولیت های مشخص برای اداره هر منطقه یا قبیله از سوی پیامبر ﷺ منصوب می شدند، افراد دیگری به عنوان «عریف»<sup>۱</sup> از سوی ایشان در میان قبائل تعیین می شدند.

۱. ابن اثیر در تعریف عریف می نویسد: «وهو القیم بأمر القبيلة أو الجماعه من الناس یلی أُمُورَهُم ویتعرّف الأمیر منه أحوالهم؛ او سرپرست قبیله یا سرپرست گروهی از مردم بود که حاکم برای آگاه شدن از امور مردم به او مراجعه می کرد» (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ۳: ۴۴۲).



مثلاً ابوغزیز زمانی که نزد پیامبر ﷺ آمد و اسلام را پذیرفت، حضرت او را «عریف» قومش قرار داد، و نیز رافع بن خدیج انصاری را این چنین کرد (ابن عساکر، ۱۹۹۵، ۱۱: ۳۱۹).

عریف در جامعه آن روز عهده دار پیوند و رابطه قبائل با رسول خدا ﷺ بود. آنان وظیفه جمع آوری اطلاعات و آگاهی از وضع مردم را در جهت ارائه به حضرت به عهده داشتند.

حضرتش نیز جهت نظرخواهی از مردم، به عریف هر قوم مراجعه می کرد، و در مواردی که تصمیم گیری و یا اجرای یک تصمیم به هماهنگی با مردم و حضور آنان نیاز داشت، این هماهنگی توسط عریف انجام می گرفت.

مثلاً در جنگ حنین، پس از آن که تعداد زیادی از هوازن و قبایل دیگر به دست مسلمانان اسیر شدند، گروهی از مسلمانان هوازن خدمت پیامبر ﷺ رسیده و تقاضای آزادی اسیران خود را کردند. مسلمانان با این پیشنهاد موافقت کردند، ولی حضرت فرمود: برگردید تا عریفان شما مسأله را بررسی و به ما گزارش کنند (بخاری، ۱۴۲۲، ۹: ۷۱؛ سروش، ۱۳۷۸، ۲۰۴).

#### ۶. نصب فرمانروا برای وفود

بعد از فتح مکه و تسلیم شدن قریش، هیأت‌های نمایندگی زیادی از اطراف و اکناف به سوی مدینه رهسپار شدند. ورود هیأت‌ها به قدری زیاد بود که آن سال (سال نهم هجری) را «عام الوُفُود»<sup>۱</sup> نامیدند.

این گروه‌ها و هیأت‌ها بعد از ورود به مدینه چند روزی مهمان پیامبر ﷺ بوده و از ایشان تعالیم دینی و قران را می آموختند، و پیامبر ﷺ نیز برخی از افراد این گروه‌ها را که متنقذ و فاضل و شریف‌تر بود به امارت بر آنان و قومشان منصوب می کرد تا بدین وسیله حاکمیت سیاسی خویش را بر دیگر قبائل تحکیم بخشد. به عنوان مثال، راشد بن عبد ربه از قبیله بنی سُلَیْم را فرمانده قومش قرار داد و فرمود: «خَیْرُ بَنِي سُلَیْمٍ رَاشِدٌ» (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۱: ۳۰۷): بهترین فرد قبیله بنی سُلَیْم، راشد می باشد.

۱. وُفُود جمع «وُفْد» به معنای هیأت و گروه است. ابن سعد در جلد اول الطبقات الکبری، از هفتاد و سه هیأت که به مدینه وارد شدند نام می برد (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۱: ۲۹۱-۳۵۹).

بر هیأت ثقیف عثمان بن ابی العاص را که جوان‌ترین آنها بود، امیر ساخت به جهت اینکه وی نسبت به دیگران در یادگیری احکام دین و تعلیم قرآن حریص‌تر بود (ابن هشام، ۱۳۷۵، ۲: ۵۳۸).

بر قبیله همدان، قیس بن مالک را امیر کرد و فرمود: «بِعَمِّ وَأِفْدِ الْقَوْمِ قَيْسٍ» (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۱: ۳۴۱): قیس بهترین نماینده قوم است.

و ضحاک بن سفیان را بر قبیله بنی ابی بکر فرمانروا ساخت و فرمود: «وَكَانَ الصَّخَّاءُ فَاضِلًا شَرِيفًا» (ابن شبة، ۱۳۹۹، ۲: ۵۹۸): ضحاک، فاضل و شریف است.

با بررسی استنادات فوق در واگذاری مناصب به افراد شایسته و توانمند از سوی رسول خدا ﷺ، و پرهیز از گماشتن اشخاص فاقد صلاحیت بر مسند امور، ابطال نظریه «تقدیم مفضول بر فاضل» نیز روشن می‌گردد؛ این نظریه، با بودن شخص فاضل، حکومت مفضول را جایز می‌داند. ابن حجر هیتمی دانشمند اهل سنت می‌نویسد:

«أهل السنة أجمعوا على صحة إمامة المفضل مع وجود أفاضل» (هیتمی ۱۹۹۷، ۱: ۱۱۰-۱۱۱): اهل سنت اجماع دارند بر صحت امامت شخص مفضول با بودن شخص فاضل.

#### ۷. نصب و ارسال قاضی به مناطق مختلف

بدون تردید رسول خدا ﷺ از یک دستگاه قضایی منضبطی برخوردار بود، و خود حضرت در رأس این دستگاه، قضاوت و داوری میان مردم را به عهده داشت و حکم صادر می‌کرد. به علاوه برخی از اصحاب را که لیاقت این امر خطیر را دارا بودند برای مناطق مختلف اسلامی منصوب و اعزام می‌کردند. مثلاً معاذ بن جبل را به «جند» منطقه‌ای در یمن گسیل داشتند (کتانی، بی تا، ۱: ۲۲۲)، و معقل بن یسار را برای قضاوت در میان قومی دیگر (همان)، و حضرت علی عليه السلام را جهت قضاوت به یمن فرستادند (صالحی شامی، ۱۴۱۴، ۱۱: ۳۲۵).

#### ۸. نصب عامل بر جمع آوری زکات

مهم‌ترین منبع درآمدی دولت پیامبر ﷺ، زکات بود که حضرت عاملان خویش را برای جمع آوری آن به سوی قبائل و طوایف مختلف، منصوب و اعزام می‌کرد تا زکات آنان را جمع آوری و به دست ایشان برسانند.

برخی از این عاملان، همان امرایی بودند که از طرف پیامبر ﷺ بر آن ناحیه، هم

به عنوان حاکم و هم به عنوان عامل جمع آوری زکات، منصوب بودند اما برخی دیگر بدون عنوان حاکم، فقط مامور زکات بودند. ابن هشام در باب «خُرُوجُ الْأَمْرَاءِ وَالْعَمَالِ عَلَى الصَّدَقَاتِ» می‌نویسد:

رسول خدا ﷺ امراء و عمالی را برای جمع آوری زکات به اطراف و اکناف مناطق اسلامی فرستاد، مهاجر بن ابی امیه را به سوی سرزمین صنعا، زیاد بن لبید به سمت منطقه خَضْرَمُوت، عدی بن حاتم را بر قبیله طی و بنی اسد، مالک بن نُویرة را به سوی بنی حنظله، و علی بن ابی طالب ﷺ را به سوی سرزمین نجران فرستاد تا هم زکات را جمع آوری کند و هم جزیه مسیحیان آن منطقه را دریافت کند (ابن هشام، ۱۳۷۵، ۲: ۶۰۰).

### ج. شایسته مداری در انتصاب‌های نبوی

رسول خدا ﷺ از معیارهای جاهلی همچون کهولت سن و سال، نژاد و خون در انتصاب‌های خویش پرهیز داشتند چنانچه بر هیأت ثقیف، جوان ترین آنان، یعنی عثمان بن ابی العاص را- که در یادگیری احکام دین و تعلیم قران جدی تر از همه بود- امیر ساخت (بیهقی، ۱۴۰۵، ۵: ۳۰۲ و ۳۰۸).

حضرت سه جوان دیگر را نیز که سن‌شان از بیست سال تجاوز نمی کرد اما دارای لیاقت و شایستگی امارت بودند، به زعامت و فرماندهی منصوب کردند؛ چنان که بعد از فتح مکه عتّاب بن اَسید- جوان لایق و شایسته- را به حکومت و فرمانداری شهر مکه نصب کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸، ۴: ۴۴۲) و عمرو بن حزم را در حالی که هفده ساله بود بر نجران- منطقه ای در یمن- به عنوان امیر گماشت (ابن عبد البر، ۱۴۱۲، ۳: ۱۱۷۳؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲، ۴: ۵۱۲) و اَسامة بن زید را به فرمانده لشکر برای نبرد با رومیان معین کرد؛ با اینکه در این لشکر بزرگان مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر و سعد بن ابی وقاص حضور داشتند و همگی تحت فرماندهی او قرار گرفتند، و همین افراد به جهت جوان بودن او اعتراض داشتند که حضرت فرمودند: به خدا قسم، هم پدر او لیاقت فرماندهی داشت و هم بعد از او فرزندش چنین لیاقتی دارد و او از محبوب ترین افراد در نزد من است و از خوبان شماس (ابن سعد، ۱۹۶۸، ۲: ۱۹۰).

در حقیقت در سیاست نبوی، فقط شایستگی و لیاقت افراد ملاک انتصاب قلمداد می‌شد نه چیز دیگری. لذا حضرت بر خلاف رسوم و هنجارهای زمانه خویش از جوانان لایق و توانمند در مسئولیت‌ها استفاده می‌کرد و گماشتن افراد غیر صالح و غیر شایسته بر مناصب و مسئولیت‌ها را نوعی خیانت به خدا و رسولش قلمداد می‌کرد؛

چنان که فرمودند: هر کس فردی از مسلمانان را بر امری بگمارد در حالی که می‌داند از او داناتر به کتاب خدا و سنت رسولش وجود دارد، به خدا و رسول و تمام مسلمانان خیانت کرده است (متقی هندی، ۱۴۰۱، ۶: ۷۹).

#### د. جایگاه مشورت در انتصاب‌های پیامبر ﷺ

به تصریح قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ ماموریت داشتند که در تدبیر امور اجتماعی با اصحاب خود مشورت کنند:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (آل عمران: ۱۵۹): و در کارها با آنها مشورت کن.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به این فرمان الهی، اصل مشورت در انتصاب‌های پیامبر ﷺ چه جایگاهی داشته است؟

در این باره یادآور می‌شویم که بر اساس آنچه از شواهد تاریخی به دست می‌آید، پیامبر اکرم ﷺ تنها در امور نظامی با اصحاب خویش مشورت می‌کرده است.<sup>۱</sup>

مثلاً در جنگ بدر پیامبر ﷺ بعد از مشورت با اصحاب خویش در مورد اصل جنگ، نظر سعد بن عباد، بزرگ خزرج مبنی بر جنگ با لشکر قریش را پسندید و دستور حرکت و جنگ را صادر کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸، ۳: ۳۲۰).

در جنگ احد، حضرت در مورد اینکه در داخل مدینه با دشمن رو در رو شوند یا خارج مدینه، شورای نظامی تشکیل داد، و همگان نظر دادند حتی عبدالله بن ابی منافق، ولی حضرت در انتها، نظر جوانان مدینه مبنی بر رویارویی با دشمن در خارج مدینه را پذیرفت (همان، ۴: ۱۵).

در غزه خندق نیز با اصحاب خویش در مورد شیوه دفاعی در مقابل دشمن به شور نشست و نظر سلمان فارسی مبنی بر حفر خندق در اطراف شهر مدینه مورد قبول حضرت واقع شد (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ۷: ۳۹۲).

در دیگر غزوات و جنگ‌های پیامبر ﷺ نیز به همین شکل و سیاق گزارش شده؛ یعنی اگر شور و مشورت هم بوده در محدوده همان شیوه‌های دفاعی و هجومی و موضوعات مرتبط به تعیین تکلیف اسرای جنگی (صالحی شامی، ۱۴۱۴، ۴: ۶۰) و یا اتفاقات بعد از جنگ مثل قضیه افک (ذهبی، ۱۴۰۵، ۲: ۵۴۹) خلاصه شده است.

۱. از ابهریره نقل شده که وی گفته است: «كَانَتْ مُشَاوِرَتُهُ أَصْحَابَهُ فِي الْحَوْبِ فَقَطْ» (واقعی، بی تا، ۱: ۳۸۴): آن حضرت فقط در جنگ با اصحاب خود مشورت می‌کرد. ابوبکر نیز در نامه ای به عمرو عاص می‌نویسد: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَشَاوِرُ فِي الْحَوْبِ فَعَلَيْكَ بِهِ» (سیوطی ۱۹۹۳، ۲: ۳۵۹): رسول خدا ﷺ در جنگ با اصحاب خود مشورت می‌کرد تو نیز چنین کن.

لذا اینکه در جنگ چه کسی فرمانده سپاه باشد و سکان آن را به دست گیرد و یا کدام صحابه در غیاب پیامبر ﷺ قائم مقام حضرت در مدینه قرار گیرد، از دسترس شور و انتخاب دیگران خارج بوده و مسقیماً به خود پیامبر ﷺ مربوط می‌شد. بهترین دلیل برایین مطلب، سیره خود حضرت در انتصابات و عزل‌هاست که تمامی صفحات روایی و تاریخی، نصب امرای لشکری، کشوری و قبیله‌ای را فقط به تصمیم شخص پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند نه به جای دیگری.

در مقابل انبوهی از گزاره‌های روایی و تاریخی که در آنها سیره و سبک پیامبر ﷺ را در مناصب حکومتی بر پایه انتصاب بدون مشورت، معرفی کرده، روایتی در منابع اهل سنت وجود دارد که به صورت غیر مستقیم اشاره دارد حضرتش به هنگام نصب امرأ از مشورت دیگران نیز بهره می‌جسته است. بر اساس این نقل، پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «لَوْ كُنْتُ مُؤَمَّرًا أَحَدًا مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ لَأَمَرْتُ ابْنَ أُمِّ عَبْدِ» (احمد بن حنبل، ۱۴۲۰، ۱: ۷۵، ۹۵، ۱۰۷ و ۱۰۸): اگر می‌خواستم شخصی را بدون مشورت بر منصبی بگمارم حتماً نسبت به عبدالله بن مسعود چنین می‌کردم.

در پاسخ باید گفت که در روایت فوق از دو زاویه نقد و خدشه وارد است:

الف. از نظر سند: این حدیث ضعیف است. شعیب ارنووط حدیث شناس بزرگ اهل سنت در چهار جا از مسند احمد می‌نویسد: «إسناده ضعيف» (همان).

ناصرالدین البانی نیز به ضعف سند روایت تصریح می‌کند (البانی، ۱۴۱۲: ۵۱۲).

ب. از نظر محتوا نیز با سیره پیامبر ﷺ مخالفت دارد زیرا همانطور که بیان شد طبق نقل مورخان و سیره نویسان، محدوده شور و مشورت رسول خدا ﷺ با یارانش امور جنگی خصوصاً تاکتیک‌های دفاعی و هجومی و مسائل مربوط به وضعیت اسرای جنگی بود نه شور و مشورت درباره انتصاب افراد بر مناصب حکومتی، و گماردن تمام امرای لشکری و کشوری، فقط از سوی شخص پیامبر ﷺ آن هم بدون مشورت با دیگران، صورت می‌گرفت.

## نتیجه

از بررسی سیره پیامبر اکرم ﷺ در مقام رهبری امت به دست می‌آید که اصل انتصاب، جایگاهی تعیین کننده داشته است. این سیره نبوی بیانگر ضرورت نصب و نص در مساله خلافت و امامت است، بنابراین دیدگاه شیعه در منحصر دانستن طریق تعیین امام در نصب و نص، استوار بوده و دیدگاه اهل سنت که بیعت یا انتخاب را نیز طریق معتبر در تعیین امام می‌دانستند، با سیره پیامبر ﷺ ناسازگار است.

## فهرست منابع

١. ابن اثير، على بن أبى الكرم، ١٣٩٩ق، *النهاية فى غريب الحديث و الأثر*، تحقيق: طاهر أحمد الزاوى و محمود محمد الطناحى، بيروت، المكتبة العلمية.
٢. ابن حجر عسقلانى، أحمد بن على، ٣٧٩ق، *فتح البارى بشرح صحيح البخارى*، محقق، محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار المعرفة.
٣. ابن حجر عسقلانى، أحمد بن على، ١٤١٢ق، *الإصابة فى تميز الصحابة*، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت، دار الجيل.
٤. ابن سعد، محمد بن سعد، ١٩٦٨م، *الطبقات الكبرى*، تحقيق: احسان عباس، بيروت، دار صادر.
٥. ابن شبة، ابو زيد عمر بن شبة، ١٤١٠ق، *تاريخ المدينة المنورة*، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، قم، دار الفكر.
٦. ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله، ١٤١٢ق، *الاستيعاب فى معرفة الأصحاب*، تحقيق: على محمد البجاوى، چاپ اول، بيروت، دار الجيل.
٧. ابن كثير، إسماعيل بن عمر، ١٤٠٨ق، *البدایة و النهایة*، تحقيق: على شيرى، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
٨. ابن هشام، ابو محمد عبد الملك، ١٣٧٥ق، *السيرة النبوية*، تحقيق: مصطفى السقا و إبراهيم الأبيارى و عبد الحفيظ الشلبى، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي و أولاده.
٩. احمد بن حنبل، أبو عبدالله الشيبانى، ٤٢٠ق، *مسند الإمام أحمد بن حنبل*، تحقيق: شعيب الأرنؤوط و آخرون، قاهره، مؤسسة قرطبة.
١٠. البانى، محمد ناصرالدين، ١٤١١ق، *ضعيف سنن الترمذى*، تحقيق: زهير الشاويش، بيروت، المكتب الاسلامى.
١١. بخارى، محمد بن إسماعيل، ٤٢٢ق، *جامع الصحيح المختصر*، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت، دار طوق النجاة.
١٢. بيهقى، أحمد بن الحسين أبو بكر، ١٤٠٥ق، *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة*، بيروت، دار الكتب العلمية.
١٣. تفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله، ١٤٠١ق، *شرح المقاصد فى علم الكلام*، باكستان، دار المعارف النعمانية.
١٤. تفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر، ١٤٢١ق، *شرح العقائد النسفية*، تحقيق: طه عبدالرؤف سعد، قاهره، مكتبة الكليات الأزهرية للتراث.

۱۵. ثعلبی، أبو إسحاق أحمد بن محمد، ۴۲۲ق، *الكشف والبيان عن تفسير القرآن*، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
۱۶. جعفریان، رسول، ۱۳۸۹ش، *تاریخ سیاسی اسلام؛ سیره رسول خدا ﷺ*، قم، دلیل ما.
۱۷. ذهبی، علی بن إبراهيم بن أحمد، ۴۲۷ق، *السيرة الحلبية*، بيروت، دار الكتب العلمية.
۱۸. زهبي، محمد بن أحمد، ۴۰۵ق، *سير أعلام النبلاء*، تحقيق: مجموعة من محققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۱۹. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۰ش، *براهین و نصوص امامت*، قم، نشر راند.
۲۰. سروش، محمد، ۱۳۷۸ش، *دین و دولت در اندیشه اسلامی*، قم، بوستان کتاب.
۲۱. سیوطی، عبد الرحمن بن أبي بكر، ۱۹۹۳م، *الدر المنثور في التفسير بالمأثور*، بيروت، دار الفكر.
۲۲. صالحی شامی، محمد بن يوسف، ۴۱۴ق، *سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد*، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية.
۲۳. طبری، محمد بن جریر، ۴۰۷ق، *تاریخ الأمم و الرسل و الملوك*، بيروت، دار الكتب العلمية.
۲۴. طوسی، نصیرالدین، ۴۰۷ق، محمد بن الحسن، *تجريد الاعتقاد*، قم، مکتب الإعلام الإسلامی.
۲۵. عاملی، سید جعفر مرتضی، ۱۳۹۵ش، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*، ترجمه: حسین تاج آبادی، اردهال، انتشارات سفیر.
۲۶. علامه حلی، حسن بن مطهر، ۴۲۵ق، *كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد*، تحقيق: حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۲۷. علم الهدی، علی بن حسین، ۴۰۷ق، *الشافی فی الإمامة*، تهران، مؤسسة الصادق عليه السلام.
۲۸. قرطبی، محمد بن أحمد، ۳۸۴ق، *الجامع لأحكام القرآن*، تحقيق: أحمد البردوني و إبراهيم أطفيش، قاهره، دار الكتب المصرية.
۲۹. قوشچی، علاء الدین، ۱۴۰۰ش، *شرح تجريد الاعتقاد*، تحقيق: محمد رضا امامی نیا، قم، نشر راند.
۳۰. کتّانی، محمد عبد الحّی، بی تا، *نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الإدارية*، تحقيق: عبد الله الخالدي، بيروت، دار الأرقم.
۳۱. کراجکی، ابو الفتح محمد بن علی، ۴۲۱ق، *التعجب*، تحقيق: حسون کریم، قم، دار الغدير.
۳۲. متقی هندی، علی بن حسام، ۴۰۱ق، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، تحقيق: بکری حیانی و صفوة السقا، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۳۳. نووی، یحیی بن شرف، بی تا، *تهذیب الأسماء و اللغات*، بيروت، دار الكتب العلمية.

٣٣. هيثمي، ابن حجر، ٩٩٧م، *الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة*، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي و كامل محمد الخراط، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٣٤. واقدى، محمد بن عمر بن واقد، بي تا، *المغازى*، تحقيق: مارسدن جونس، بيروت، عالم الكتب.